خدا به من قدرت خنداندن داد

گفت‌وگوی خواندنی با حجت‌الاسلام والمسلمین قرائتی از سبک زندگی خانوادگی تا تحصیل و تفسیر و برنامه تلویزیونی پرمخاطب درس‌هایی از قرآن

گفت‌وگو
زکیه سعیدی - شهره کیانوش راد
روزنامه‌نگار

استاد «محسن قرائتی» اهل گفت‌وگو نیست. در مقابل اصرار ما برای گفت‌وگو، می‌گوید: «سؤالاتی بشود که پاسخ آنها بتواند درس و آموزشی برای دیگران باشد. من چند کیلو هستم؟ یا نمره پایم چند است؟ پدرم نخ فروش بود یا ابریشم فروش؟ برای چه کسی اهمیت دارد!» شنیدن این جمله‌ها از اوچندان عجیب نیست. قرائتی روحانی خوش‌خلقی است که سال‌ها هر پنجشنبه در قاب تلویزیون با برنامه «درس‌هایی از قرآن» ظاهر شده است و اکنون که گرد پیری بر چهره‌اش نشسته هم دوست دارد گفت‌وگوی ما حاوی نکات آموزشی باشد تا کسانی که این گفت‌وگو را می‌خوانند وقتشان هدر نرود. استاد محسن قرائتی متولد دی ماه سال ۱۳۲۴است و هنوز هم همان روحانی خوش‌خلقی است که آموزش را همراه با طنز و خنده به مخاطبانش ارائه می‌داد. همین ویژگی موجب شد تا ما بتوانیم سؤالاتمان را راحت و صمیمی از این استاد قرآن بپرسیم.

اگر اجازه بدهید گفت‌وگو را از دوران کودکی‌تان آغاز کنیم. شما بعد از دوره رضاخان به دنیا آمدید؛ وضعیت مذهبی کاشان با توجه به اتفاقاتی که در دوره رضاخان افتاد، چگونه بود؟

من که در آن زمان نبودم ابوی ما می‌گفت رضاخان اجازه روضه‌خوانی نمی‌داد، اما مردمی که عاشق امام حسین(ع) بودند، خودشان راهش را پیدا می‌کردند. آنها روضه را مخفیانه و در خانه‌هایی برگزار می‌کردند که از دسترس مأموران دور بود. اغلب روضه‌ها قبل از طلوع آفتاب برگزار می‌شد. وقتی هوا روشن می‌شد، تا آژان‌ها بیدار شوند و بخواهند خانه‌هایی را که در آنها روضه برگزار شده، پیدا کنند، مردم به خانه‌های خود رفته بودند. ترس از رضاخان مانع از برپایی عزاداری برای امام حسین(ع) نشد. تنها شکل برگزاری آن تغییر کرد.

در چنین شرایطی چطور شد که پدرتان شما را به حوزه علمیه فرستادند؟

پدربزرگم یکی از بانیان برگزاری جلسات قرآن بود. او در زمان رضاخان که با تمام قدرت با اسلام و مظاهر آن برخورد می‌شد، در خانه‌های مردم کاشان جلسات قرآن تشکیل می‌داد و بخشی از عمر خود را در این راه صرف کرد.

گویا دلیل انتخاب‌فامیلی «قرائتی» هم به انس خانواده با قرآن برمی‌گردد.

بله. پدربزرگم معلم قرآن بود و پس از پدربزرگ، مرحوم پدرم راه او را ادامه داد و به استاد قرائت قرآن معروف شد. او هم کاسب بود و نخ ابریشم و قالی می‌فروخت و هم معلم و استاد قرآن.

تحصیل در حوزه علمیه به انتخاب خودتان بود؟

من اوایل چندان موافق رفتن به حوزه علمیه نبودم. پدرم به علما و روحانیون علاقه داشت و هر وقت طلبه‌ها از شهرهای دیگر به کاشان می‌آمدند و منبر می‌رفتند، آنها را به خانه ما دعوت و از آنها پذیرایی می‌کرد. به‌دلیل علاقه‌ای که به طلبه‌ها و روحانیون داشت، به من هم اصرار می‌کرد طلبه شوم. من در آن زمان ۱۴ سال داشتم و چندان موافق ادامه تحصیل در حوزه نبودم. تا اینکه بالاخره تصمیم گرفتیم یک نفر را میان خودمان به‌عنوان داور انتخاب کنیم و هر چه او گفت، همان را انجام دهیم. مدیر بازنشسته مدرسه‌ای را که از آشنایانمان بود برای داوری انتخاب کردیم و او به من گفت: «تو طلبه شو!». من هم فردای آن روز خدمت آقا شیخ جعفر صبوری که در کاشان حوزه علمیه داشت رسیدم و درس طلبگی را شروع کردم. سال دوم طلبگی هم به قم رفتم.

کلاس‌های قرآنی شما از چه زمانی آغاز شد؟

زمانی که مقیم قم بودم، آنجا برای بچه‌ها کلاس می‌گذاشتم. روزهای جمعه هم برای تدریس به کاشان می‌رفتم. همیشه در این فکر بودم که اسلام و قرآن برای همه گروه‌ها و طبقات جامعه است و کودکان و نوجوانان هم جزو همین مردمند. بنابراین تصمیم گرفتم برای خدمت به نسل جوان و آینده‌ساز، اسلام و معارف قرآنی را با زبانی ساده و روان بگویم. وقتی به کاشان برگشتم، برنامه تبلیغی خود را با حضور ۷ نفر آغاز کردم و به‌علت علاقه و استقبال نوجوانان، کلاس‌ها را ادامه دادم. هر هفته از قم به کاشان می‌رفتم، با این اندیشه که قرآن ده‌ها داستان دارد و پیامبر اکرم(ص) با همین داستان‌ها، سلمان‌ها و ابوذرها را تربیت فرموده‌اند. کلاس‌ها را با تلفیقی از اصول عقاید، احکام و داستان‌های قرآنی اداره می‌کردم و سعی داشتم مطالب تازه را روی تخته سیاه بنویسم. به هر حال نحوه کلاس‌داری و تشبیه و تمثیلی که به‌کار می‌بردم، کلاس را به حدی جذاب کرده بود که مورد استقبال قرار گرفت.

تخته سیاه و گچ، پای ثابت کلاس‌های شماست. این روش را از فرد خاصی یاد گرفته بودید یا ابداع خودتان بود؟

شنیده بودم شیخی که نامش آقای «ربانی» است در حسینیه «تولیت» با شیوه‌ای جدید به طلبه‌ها قرآن یاد می‌دهد. البته بعدها آیت‌الله العظمی «گلپایگانی»(ره) آنجا را خریدند و اکنون مدرسه آقای گلپایگانی است. برای اینکه از نزدیک روش تدریس ایشان را ببینم به آنجا رفتم، اما دیر رسیدم و در کلاس را بسته بودند. از پشت شیشه به کلاس نگاه کردم. اتاقی ۳ یا ۴متری بود که طلبه‌ها در آن نشسته بودند. حدود ۲۰دقیقه شیوه کلاس‌داری آقای ربانی را از پشت شیشه دیدم و متوجه شدم که به جز منبر هم می‌توان کلاس قرآنی داشت و با تخته سیاه کار کرد. البته من سعی نکردم درست مثل ایشان کار کنم، فقط از ایشان الگو گرفتم.

برخورد دیگران با این شیوه تدریس شما چگونه بود؟

گاهی مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتم اما چون به کارم مطمئن بودم و یقین داشتم، حتی یک لحظه هم به نحوه تدریسم شک نکردم و با نشاط و انرژی بیشتر به‌کار ادامه دادم.

کلاس‌های شما همیشه با چاشنی خنده برگزار می‌شود. چرا این سبک را انتخاب کردید؟

معتقد بودم برای تبلیغ و آموزش قرآن هم می‌توان از گریه و هم از خنده بهره برد. در برنامه‌هایم مطالبی می‌گفتم که شنوندگان می‌خندیدند. هنوز در تلویزیون بعد از ۳۰سال گاهی چیزهایی می‌گویم که مردم می‌خندند. خنده‌های حکیمانه! نه خنده‌هایی که لهجه‌ام را تغییر دهم و ادای مردم را درآورم یا دلقک بازی کنم. تحقیر و مسخره کردن در سبک آموزشی من جایی ندارد.

آموزش درس‌هایی از قرآن به نسل جوان چقدر برای شما اهمیت دارد؟

من ۳۰سال است تهران هستم. هنوز چند شب پشت سر هم در هیچ مسجدی سخنرانی نکرده‌ام. جاهایی مانند مسجد یا هیأت، بانی دارند، می‌توانند سخنران یا واعظی را دعوت کنند، ولی دبیرستان و دانشگاه پول ندارد. ترجیح من انتخاب مخاطب نسل نو به جای نسل قدیم است.

آیا توجه ویژه‌ای که به نسل نو و جوان دارید به تاسی از آیات قرآن است؟

بله. در قرآن چندین بار «یا بنی» داریم. حضرت ابراهیم(ع) می‌گوید «یا بنی» حضرت یعقوب(ع) می‌گوید «یا بنی» حضرت لقمان می‌گوید «یا بنی» حضرت نوح(ع) می‌گوید «یا بنی». همه پیامبران درجه یک می‌گویند «یا بنی». این بیانگر توجه قرآن به مسئله جوانان است که با گفتن یا بنی، به آن پرداخته‌است. ائمه اطهار(ع) مانند امیرالمؤمنین(ع) نیز توجه بسیاری به این موضوع داشته‌اند. نامه ۳۱ نهج‌البلاغه، نامه حضرت علی(ع) به پسرش امام حسن(ع) هم بسیار مفصل است. باید به زبان خودشان با آنها صحبت کرد. چون بچه‌ها روح سرکش دارند و نمی‌توانند به این راحتی بنشینند و به حرف‌ها گوش دهند، باید ابتدا یک طنزی (جُوکی) گفت تا بچه پا نشود برود. چند دقیقه حرف زدن کافی است. بچه حوصله ندارد نیم ساعت یکجا بنشیند و حرف گوش کند. تمام کسانی که منبرهایشان نمی‌گیرد از من می‌پرسند چه کنیم؟! به آنها می‌گویم کم حرف بزنید! بعد که مردم خوششان آمد، ذره ذره زمان صحبت کردن را بیشتر کنید.

آن زمان رادیو هم برنامه داشتید؟

قبل از انقلاب برای اجرای برنامه به رادیو دعوت شدم اما چون زمان شاه بود و من نمی‌خواستم بازوی نظام طاغوت باشم، نپذیرفتم. به شهرهای مختلف برای تبلیغ و آموزش می‌رفتم. تا اینکه در یکی از سمینارهایی که رهبر معظم انقلاب و آیت‌الله شهید بهشتی حضور داشتند برنامه اجرا کردم. آنجا رهبر معظم انقلاب مرا مورد تفقد قرار دادند و به منزل خودشان دعوت کردند. بعد از آن هم مسجد امام حسن(ع) که در آن نماز جماعت اقامه می‌کردند و از مساجد فعال علیه طاغوت در مشهد بود معرفی کردند تا کلاس برگزار کنم. ولی بعد از انقلاب اسلامی همان روزهای اول به دستور آیت‌الله مطهری به رادیو رفتم.

شهید مطهری روش تدریس شما را دیده بود؟

بله. قبل از انقلاب در یکی از سفرهای تبلیغی در اهواز خدمتشان رسیدم. شهید مطهری کلاس آموزش و روش تدریس من را دید و پسندید. بعد از انقلاب خدمت امام(ره) رفت و بعد به من زنگ زد که من زمینه را برای حضور شما در تلویزیون آماده کردم. گفتم پیش چه کسی بروم؟ گفت برو جام جم، یک نفر می‌آید شما را می‌برد. یک آقایی بود به نام «احمد جلالی» که بعدها سفیر ایران در یونسکو شد. آقای جلالی که با آیت‌الله طالقانی برنامه «قرآن در صحنه» را داشتند، آمد و گفت: «شما آقای قرائتی هستید؟» گفتم: «بله». پرسیدند: «می‌خواهید چه کار کنید؟» گفتم: «من را آقای مطهری فرستاده است.» گفتند: «اینجا، جای هنر است.» گفتم: «شاید من هم هنرمند باشم.» گفتند: «می‌توانی بخندانی؟» گفتم: «حسابی! قدرتی خدا به من داده که می‌توانم دو ساعت شما را بخندانم! به‌طوری که لبتان را نتوانید جمع کنید اما با حرف‌های حسابی.» چند نفر جمع شدند در یک اتاق که من را امتحان کنند. من هم شروع کردم به تدریس و آنها هم در نهایت خوششان آمد و پذیرفتند که برنامه‌ای را برای آموزش در تلویزیون اختصاص دهند.

البته آن زمان معلمی با لباس روحانیت در تلویزیون مرسوم نبود.

بله. ابتدا پیشنهاد کردند بدون لباس روحانیت برنامه اجرا کنم. روی حرفشان هم مصر بودند و می‌گفتند ما به جز ۲ روحانی (حضرت امام و آیت‌الله طالقانی) به دیگران اجازه حضور در این سازمان را نمی‌دهیم. من هم قبول نکردم و گفتم نظر آنان را به اطلاع حضرت امام (ره) می‌رسانم. به هر حال پذیرفتند با لباس روحانیت برنامه اجرا کنم. بعدها این برنامه تلویزیونی که از باقیات‌الصالحات شهید مطهری است و با حمایت‌های امام(ره) پا گرفت، طبق نظرسنجی‌های سازمان صداوسیما از برنامه‌های موفق شد و جزو پرمخاطب‌ترین برنامه‌های صدا و سیما بوده است.

بودند کسانی که مخالف شما باشند؟ چون اوایل انقلاب در صدا و سیما، گروه‌های چپ و غیرمذهبی هم بودند.

نه. چون من جبهه سیاسی نداشتم و جزو حزبی نبودم، کاری با من نداشتند.

چه شد که تفسیر قرآن را شروع کردید؟

زمانی که بخشی از درس خارج حوزه را گذراندم، تصمیم گرفتم خلاصه مطالعات و مباحثه‌های تفسیری خود را یادداشت کنم و این کار را تا پایان چند جزو ادامه دادم. در همان روزها بود که شنیدم آیت‌الله مکارم‌شیرازی با جمعی از فضلا تصمیم دارند تفسیر بنویسند. من نوشته‌های تفسیری خود را ارائه دادم و ایشان هم پسندیدند و من و آقای عبداللهی به ایشان ملحق شدیم. در روزهای تعطیل سراغ نوشتن تفسیر نمونه می‌رفتیم چون حوزه علمیه قم پنجشنبه و جمعه تعطیل بود. چهارشنبه شب که حوزه تعطیل می‌شد، ما جمع‌آوری مطالب و نوشتن تفسیر قرآن را شروع می‌کردیم. نتیجه آن، ۲۷ جلد تفسیر نمونه شد که حدود ۶۰بار چاپ و به چند زبان ترجمه شده است. این ۲۷ جلد را ما در روزهای تعطیل نوشتیم. حدود ۱۵ سال طول کشید تا این کار جمعی که نامش تفسیر نمونه است به پایان برسد. فکر می‌کنم تقریبا نیمی از تفسیر نمونه تمام شده بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

شما خودتان بعدها آمدید و تفسیر نور را نوشتید. تفسیر نور با تفسیر نمونه چه تفاوت‌هایی داشت؟ چه ضرورتی احساس کردید که دوباره تفسیری دیگری از قرآن را نوشتید؟

چون من معلم بودم، می‌خواستم تفسیر کلاسی بنویسم. تفسیر نمونه مثل مقاله است، مثل روزنامه است، آیه را شرح می‌دهد. مثل تاریخ کربلاست که ماجرای کربلا را شرح می‌دهد. من نمی‌خواستم شرح بدهم. فرق بین تفسیر نور و نمونه، فرق بین تاریخ کربلا و شعار کربلاست. شعار کربلا چیست؟ «هیهات من الذله». تاریخ کربلا اما مفصل است. من معلم بودم و پای تخته سیاه در تلویزیون قرآن را تفسیر می‌کردم. تفسیر نور، مناسب برای کلاس درس بود و تفسیر نمونه، تفسیر توضیحی بود. من دنبال عنوان نبودم. طلبه جوانی بودم و می‌خواستم نسل نو بفهمند چه می‌گویم. لذا ترجیح می‌دادم آخوند اطفال بشوم! و کلامم به‌گونه‌ای باشد که همه متوجه شوند و بتوانند با قرآن ارتباط برقرار کنند و انس بگیرند.

به غیر از فعالیت‌های قرآنی، شما به‌عنوان نماینده امام در نهضت سواد آموزی هم انتخاب شدید و سال‌ها این سمت را از جانب رهبر معظم انقلاب برعهده داشتید. امام خمینی (ره) براساس چه پیشینه و سابقه‌ای این سمت را به شما دادند؟

امام(ره) من را در تلویزیون دیده بودند و از برنامه خوششان آمده بود. وقتی من به سمت نماینده امام(ره) در نهضت سوادآموزی منصوب شدم، در جبهه بودم. حکم خودم را از رادیو شنیدم. امام(ره) بر همه ولایت داشتند و من هم با کمال رضایت این سمت را قبول کردم.

شما جزو روحانیون پرمشغله بوده‌اید؛ این مسئولیت را در کنار سفر به شهرهای مختلف برای تبلیغ و برپایی کلاس‌های قرآن قبول کردید. همسرتان چگونه با این موضوع کنار آمدند؟

ما خوش‌سعادت بودیم که خداوند به ما دختر داد. مسئولیت اصلی تربیت دختران بر عهده حاج خانم بوده و بخشی از وقت حاج‌خانم با بچه‌ها پرمی‌شد. من هم ایشان را به سفرهایی مثل مشهد، کربلا و عمره می‌بردم. دختران هم همیشه هوای مادرشان را داشته‌اند. حالا هم دامادها و دخترهایمان تهران هستند و نمی‌گذارند حاج‌خانم تنها باشد ولی با این حال، آنطور که باید شوهر به‌درد بخوری برای زندگی نبوده‌ام! البته در مسافرت‌ها همیشه تلفنی با هم در تماس هستیم ولی او می‌گوید این چه زندگی‌ای است؟ راست هم می‌گوید اما هر جا که می‌رود همه می‌گویند به حاج‌آقا سلام برسان. خوشا به حالت! چه حاج‌آقایی داری. بعضی وقت‌ها که از جایی برمی‌گردد خوشحال است و می‌گوید اگرچه شوهر خوبی نیستی اما این اسم و رسم تو آن را جبران می‌کند!

زندگی طلبگی به‌خصوص اگر دائم در سفر باشد سختی‌های خودش را دارد. آیا همسرتان از اول می‌دانست که باید این‌گونه زندگی کند؟

نه، بنده خدا خبر نداشت! خدا پدرم را رحمت کند. یک‌بار به من گفت: «محسن! غصه می‌خوری که پسر نداری و بچه‌هایت همه دخترند؟» گفتم: «نه». گفت: «اگر بچه‌هایت پسر بودند، توفیق تبلیغ پیدا نمی‌کردی. خدا به تو دختر داد تا مسئولیت‌شان بر دوش مادر باشد و تو تبلیغ کنی.» اگرچه خدا به من در کلاس‌داری لطف کرده تا الگو باشم اما در همسرداری و همسایه‌داری الگو نیستم و خیلی ضعیفم.

شما محبتتان را به همسرتان ابزار می‌کنید؟

بله. حدیث داریم مرد به خانمش بگوید من تو را دوست دارم. این را هم صادقانه بگوید، چون طرف می‌فهمد راست می‌گوید یا دروغ. حتی به بچه‌ها هم باید صادقانه محبت کرد. یک روز میهمان داشتیم، بچه میهمان را بوسیدم. یک لحظه متوجه بچه سه ساله‌ام شدم که ما را نگاه می‌کرد. بعد رفتم بچه خودم را بوسیدم. گفت بابا! تو الکی من را بوسیدی. راست می‌گفت. برق از چشمم پرید، چون واقعا هم این‌طور بود. من وقتی متوجه نگاه بچه‌ام شدم، او را بوسیدم. پس مهربانی باید صادقانه باشد. اگر آدم به همسر یا فرزندانش می‌گوید دوستتان دارم، باید راست بگوید.

شما همیشه دغدغه بعضی از مسائل مثل اقامه نماز و زکات را داشته‌اید و دارید. با توجه به اینکه الان حکومت اسلامی است، چگونه است که هنوز این دغدغه‌ها برای شما وجود دارد؟

من چون نه سیاسی هستم، نه نظامی و نه اقتصادی، در دنیای معلمی بودم و توجهم به نماز و زکات و تفسیر بیش از مسائل دیگر شد. حتی در ذهنم نیست که نماینده مجلس بشوم، چون افرادی هستند که هم آمادگی دارند و هم حوصله‌شان می‌رسد اما من گرایشم بیشتر به تفسیر و نماز و روزه است.

از اینکه چنین راهی را انتخاب کردید، احساس رضایت می‌کنید؟

من ذره‌ای پشیمان نیستم. دغدغه‌ام این است که آیا خداقبول می‌کند یا نه؟ خالصانه است یا نیست؟ قبول شد یا نشد؟ دغدغه این را دارم که قبول بشود و از بین نرود. حذف نشود، نابود نشود. چون خیلی وقت‌ها چراغی را روشن می‌کنی، ولی بعد خودت آن را خاموش می‌کنی. حوادث، بدعاقبت شدن، بی‌دین شدن که من از آنها خبر ندارم. خدا ما را حفظ کند. از اینکه راه تدریس قرآن را پیش گرفتم، ذره‌ای پشیمان نیستم. الان هم اگر به گذشته برگردم، همان کار را می‌کنم که چهل سال پیش شروع کردم.

شما به‌عنوان یک روحانی، پیش از انقلاب ملبس به لباس روحانیت شدید؛ با مردم ارتباط داشتید و این ارتباط را حفظ کردید. به‌نظر شما آسیب روحانیت چیست؟

روحانیت آسیب خاصی ندارد، اگر قصد قربت باشد. قرآن می‌فرماید: «کسانی که در راه خدا گام برمی‌دارند، خدا راه را جلو آنها می‌گذارد.» حب دنیا رأس خطایا و آسیب‌هاست، حال چه برای روحانیت و چه غیرروحانیت. یک روحانی نباید وقت خودش را صرف چیزهایی بکند که نه واجب، نه مستحب، نه نیاز فرد و نه نیاز جامعه است. مثلا تحقیق کند و دنبال این باشد که نماز در قطب شمال چگونه است؟ قطب شمال ۶ماه شب و ۶ماه روز است، آنجا نماز چگونه بخوانیم؟ ما که پدر و مادرمان نرفته، خودمان هم که نمی‌خواهیم به قطب شمال برویم. برای چه وقت خودمان را صرف این قبیل تحقیق‌ها و پژوهش‌ها بکنیم؟

بزرگ‌ترین آرزویتان در یک جمله چیست؟

عفو خدا.

اگر بخواهید به مخاطبان همشهری توصیه‌ای بکنید چه می‌گویید؟

والله قرآن و اهل‌بیت(ع)! برای هر کاری قرآن باید محور باشد و مدیریت همه کارهایتان باید بر این اساس باشد.

معامله متفاوت آیت‌الله مشکینی با حاج‌آقا قرائتی چه بود؟

حجت‌الاسلام قرائتی خاطره‌ای خواندنی از کلاس درس متفاوتشان و دیدگاه آیت‌الله مشکینی درباره کلاسشان برایمان تعریف می‌کند: «در قم کلاسی برای جوان‌ها و بچه‌ها داشتم. پسر آیت‌الله مشکینی هم می‌آمد و درس‌ها را می‌نوشت و به پدرش نشان می‌داد. آیت‌الله مشکینی مشتاق شده بود که از نزدیک کلاس را ببیند. خدا رحمتشان کند. یک روز سر کلاس آمد و بچه‌ها را دید و تجلیل مفصلی از من کرد. گفتند: «آقای قرائتی! حاضرید با من یک معامله بکنید؟ ثواب جلساتی که شما برای نسل جوان دارید برای من و ثواب درس‌هایی که من در حوزه می‌دهم برای شما.» آن روزها ایشان به حدود هزار طلبه، «مکاسب» و تفسیر درس می‌دادند در حالی که من شاید برای ۲۰جوان جلسه اصول عقاید داشتم. بعد از اینکه روی منبر برای طلبه‌ها از این کلاس و روش تدریس تعریف کرده بود، طلبه‌ها سراغ من آمدند تا در کلاس شرکت کنند. یادم است نخستین جلسه، سه چهار نفر بودند. اینها رفتند و به دیگران گفتند، بعد ۱۰ نفر دیگر آمدند تا به تدریج شدند ۲۰ نفر! به مرور تعدادشان بیشتر شد تا جایی که در حیاط هم می‌نشستند فقط برای اینکه روش تدریس را خودشان از نزدیک ببینند.»

نمره زن ۲۰ است

حاج محسن قرائتی درباره ارتباط زن و شوهر می‌گوید: «نمره زن در جای خودش ۲۰است. اصلا خداوند در هستی نمره ۱۹/۵ خلق نکرده. آیه‌اش هم این است: «الذی احسن کل شیء خلق» یعنی هر چیزی را که خلق کرده احسن است. ممکن است به‌نظر ما انگشت «شست» کوتاه باشد و چهار انگشت دیگر بلند باشند اما نمره کوتاهی برای این انگشت ۲۰است. اگر این کوتاهی نباشد، نه می‌توانی بیل دستت بگیری نه پیچ‌گوشتی، نه قلم، نه آمپول و نه جراحی کنی. یعنی همه فن و حرفه در همین کوتاه بودن است. گاهی زن عاطفی است، این برای زن ۲۰است. مرد یک خرده خشن است، این برای مرد ۲۰است. هیچ کس نمی‌تواند به دیگری بگوید تو ناقص هستی. مسائل خانواده خیلی مهم است. روی تربیت و تحصیل بچه‌ها اثر می‌گذارد. یعنی یک دعوای خانوادگی که اعصاب زن و شوهر را به هم می‌ریزد، در کار، آبرو، نسل و سلامت جسم و روان‌شان هم تأثیر می‌گذارد. اینطور نیست، حالا یک چیزی من گفتم، یک چیزی او گفت. این جر و بحث‌ها روی فرزندان اثر منفی دارد.»

راحت بگویید اشتباه کردم

حجت‌الاسلام قرائتی معتقد است فردی که اشتباه می‌کند باید اقرار کند تا مجبور به دست و پا زدن بی‌خودی نباشد: «اشتباه خودت را بپذیر! راحت بگو من اشتباه کردم. اگر زن و شوهر از هم دلتنگ شدند، فوری آن را جبران کنند. به اشتباهات خودتان اقرار کنید و نگذارید نارا حتی‌ها کهنه بشوند. گذشت دلتنگی‌ها را جبران می‌کند. یک آقایی روی منبر اسم آیت‌الله بروجردی را گفت. باید می‌گفت خدا رحمتش کند، گفت خدا عمرش بدهد. وقتی دید خیلی بد شده، گفت: «چرا نگویم خدا عمرش بدهد. کسی که این مسجد را دارد، کسی که این همه طلبه دارد». بابا جان! بگو اشتباه کردم تا همه راحت شوند. همه فهمیدند که داری دست و پا می‌زنی. پشت سر یک آقایی نماز می‌خواندیم، گفت «مالک یوم‌الدین». یک‌دفعه برگشت گفت آقا! وضو نداشتم؛ خودتان بخوانید. اقرار به اشتباه راحت‌تر از این است که آدم بی‌وضو نماز بخواند.»

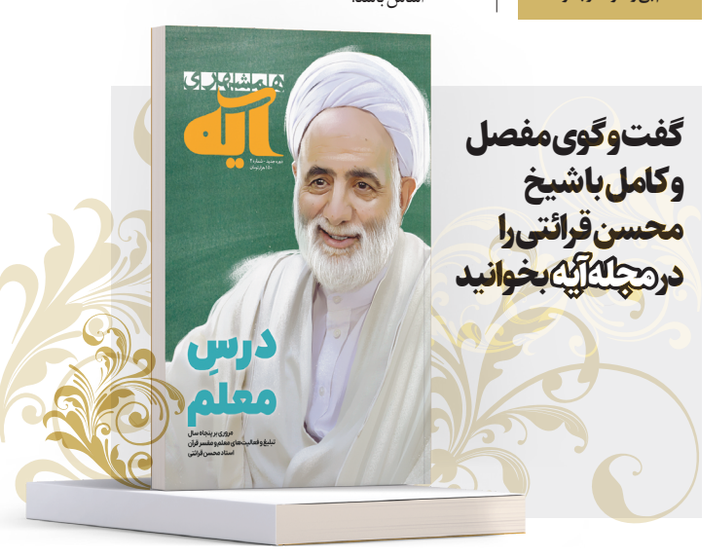

گفت‌وگوی مفصل و کامل با شیخ محسن قرائتی را در مجله آیه بخوانید

گرافیک | آرش شاه‌سمندی